



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲ آذر ۱۳۹۹

موضوع جزئی: مسئله ۲۱- نظر به عضو جدا شده - ادله عدم جواز - دلیل دوم: روایات -

مصادف با: ۶ ربیع الثانی ۱۴۴۲

طایفه سوم - چهارم - پنجم و بررسی آنها

جلسه: ۳۶

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله عدم جواز نظر به عضو جدا شده از بدن نامحرم بود. عرض شد به ادله‌ای برای حرمت نظر استناد شده است. دلیل اول آیه غض بود که مشخص شد چنین دلالتی ندارد. دلیل دوم، روایات است؛ گفتیم به طوایفی از روایات به این منظور استدلال و استناد شده است. طایفه اول و طایفه دوم را مورد بررسی قرار دادیم. طایفه اول، اطلاق روایات دال بر حرمت نظر به نامحرم بود. طایفه دوم روایات دال بر حرمت نظر به اعضای بدن نامحرم بود؛ مثلاً دست یا بعضی اعضای دیگر. معلوم شد این دو طایفه دلالت بر حرمت و عدم جواز نظر ندارند.

طایفه سوم: روایات دال بر عدم جواز نظر به شعر المرأة

طایفه سوم روایاتی است که دلالت بر عدم جواز نظر به شعر المرأة می‌کند. علت اینکه این را مستقلاً ذکر کردیم و از طایفه دوم جدا کردیم این است که مرحوم نراقی در مستند به استناد این دلیل و با تمسک به اطلاق این دلیل حکم به عدم جواز نظر به شعر منفصل از زن نامحرم کرده است؛ و الا ممکن است کسی بگوید دلیلی برای جدا کردن این طایفه از روایات نبوده و این در ضمن طایفه دوم مطرح شده و اساساً شاید طایفه دوم که در آن بحث از اطلاق روایات دال بر حرمت نظر به اعضا است، همین است؛ یعنی همین روایاتی که از نظر به شعر منفصل نهی کرده است، و الا ما به غیر از شعر و آلت که روایت دارد و صاحب جواهر به آن استناد کرده، دیگر جداگانه راجع به اعضا دلیل نداریم. ولی درباره برخی از اعضا در روایات بخصوص سؤال شده و ائمه (ع) پاسخ داده‌اند. علی‌ای حال طایفه سوم روایات دال بر عدم جواز نظر به شعر منفصل است.

این روایات را قبلاً در بحث نظر به نامحرم ذکر کردیم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. عمده این است که مرحوم نراقی می‌گوید این روایات اطلاق دارد و اطلاق آن اقتضا می‌کند که اگر شعر منفصل هم باشد، نظر به آن جایز نباشد. تقریب استدلال به این روایات هم مثل روایات طایفه دوم است و تقریب مستقلاً ندارد. چون بحث عدم صحت سلب و اینکه بالاخره نمی‌توانیم به این مویی که از زن نامحرم جدا شده، اطلاق شعر المرأة نکنیم؛ سلب این عنوان از این مو صحیح نیست. این خودش دلیل بر آن است که این حکم شامل آن هم می‌شود؛ وقتی هذه شعر المرأة، پس حکم حرمت نظر به شعر المرأة شامل این هم می‌شود و حالت انفصال را هم در برمی‌گیرد.

بررسی طایفه سوم

اشکالی که به طایفه دوم از روایات کردیم، به استدلال به این طایفه هم وارد می‌شود.

اولاً: وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم، معلوم می‌شود که اساساً اطلاق شعر النساء بر آنها مشکل است که وجه حرمت نظر به

شعر النساء چیست. به دلیل همان حکمت‌هایی که در برخی روایات اشاره شده، مثل مسأله تهییج، ترتب حرام و فساد، مجموعه این امور (درست است که علت حرمت نظر نیست و حکمت است) موجب می‌شود هر چه که هست این را نسبت به شعر در حالی که متصل است لحاظ کنیم. به عبارت دیگر تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که حکم عدم جواز نظر مربوط به شعر متصل باشد نه شعر منفصل؛ لذا واقع این است که اطلاق در این طایفه از روایات مشکل است. همین قدر که تردید کنیم در این جهت برای عدم تمسک به اطلاق کفایت می‌کند. مهم این است که عنوان را احراز کنیم تا بتوانیم به آن استناد کنیم. با این احتمال و تردیدی که اشاره شد، واقع این است که استناد به اطلاق مشکل است و نمی‌توانیم به اطلاق ادله تمسک کنیم. البته می‌توانیم روایت علل الشرایع را مؤید بگیریم چون در آن روایت تصریح شده که نظر به موهای زنان حرام است، لما فیہ من تهییج الرجال و ما یدعوا الی التهیج من الفساد و دخول فیما لایحل، اینها همه در مورد شعر متصل معنا دارد؛ در مورد مویی که منفصل باشد، هیچ کدام از این آثار مترتب نمی‌شود. لذا این استدلال به نظر تمام نمی‌آید.

سؤال:

استاد: می‌گویند بالاخره به اینها شعر النساء اطلاق می‌شود. ... عرض ما این بود که این برای استدلال کافی نیست. درست است که شما می‌گویید شعر النساء، ولی از لسان دلیل این را می‌فهمیم که مطلق شعر النساء محرّم النظر نیست؛ آن شعر النسائی محرّم النظر است که این جهات در آن باشد. ... گفتیم تناسب حکم و موضوع در اینجا اقتضا می‌کند که نگاه به موی زنان از این زاویه حرام است؛ مویی که کنار خیابان ریخته ولو موی زن باشد، معلوم است که مشمول دلیل حرمت نظر نیست. ... از یک طرف می‌گوییم اصلاً اطلاق شعر النساء یا استعمال واژه شعر در مورد این محل اشکال است. ... شما می‌گویید این در واقع موی زن است و اطلاق موی زن می‌کنید، ولی می‌گویید این موی زن بود. این اضافه به اعتبار اتصالش در گذشته است؛ یعنی در واقع یک اضافه حقیقی و واقعی نیست.

ثانیاً: بر فرض که عدم صحت سلب را هم بپذیریم و بگوییم صحت حمل دارد؛ اساساً می‌گوییم این حکم مربوط به شعر متصل است.

ثالثاً: می‌گوییم در صدق عنوان شک داریم و اصل این برای ما روشن نیست؛ لذا جای تمسک به اطلاق نیست. به هر حال این استدلال تقریباً به همان بیانی که در جلسه قبل بیان شد، تمام نیست. البته بعداً باید بیشتر درباره این صحبت کنیم؛ چون مرحوم نراقی در خصوص شعر می‌گوید لایجوز النظر. امام (ره) هم احتیاط و جوبی کردند. باید بعداً در این باره بیشتر کنیم، به خصوص در مورد نظر به مو؛ الان به صورت کلی این بحث را مطرح می‌کنیم. فعلاً روایات دال بر حرمت نظر به شعر المرأة را از این زاویه که آیا می‌تواند دلالت بر حرمة النظر الی العضو المبان من الاجنبی کند یا نه بررسی می‌کنیم؛ و الا به خصوص در مورد شعر بعداً بحث می‌کنیم. در این زمینه اختلاف وجود دارد؛ مرحوم سید می‌گوید جایز است و از بزرگان هم مثل مرحوم شیخ انصاری قائل به جواز هستند، اما برخی اشکال کرده‌اند از جمله امام (ره). بالاخره در مورد مو باید ببینیم آیا این ملحق به سایر اعضا است یا ملحق به دندان و ناخن است. این را بعداً بحث خواهیم کرد. عرض کردیم که اینجا یک یا دو إن قلت مرحوم نراقی ذکر کرده‌اند که اینها را در آن بخش متعرض خواهیم شد.

طایفه چهارم: روایات دال بر حرمت نظر به آلت

صاحب جواهر به روایتی دال بر منع نظر به آلت استناد کرده است. ممکن است کسی به اطلاق این روایت استناد کند و بگوید فرقی بین حالت اتصال و انفصال نیست؛ نظر حرام است و اطلاقش اقتضا می‌کند که هم متصلاً و هم منفصلاً لاینظر الیها. لذا هر چند این روایت در خصوص آلت است، اما می‌توانیم نتیجه بگیریم اطلاق این روایت اقتضا می‌کند که سایر اعضا هم لایجوز النظر الیها در حال انفصال. یعنی از عدم جواز نظر به آلت عند الانفصال نتیجه بگیریم حرمت نظر به سایر اعضا را.

بررسی طایفه چهارم

این هم محل اشکال است. دلیلش هم این است که آلت خصوصیتی دارد که حرمت نظر به آن حتی در حال انفصال هم وجود دارد. چون اساساً این یک امر قبیحی شمرده می‌شود و در قبح نظر فرقی بین حالت اتصال و انفصال نیست. این کاملاً قابل درک است؛ یعنی ممکن است بگوییم اطلاق روایت مربوط به آلت اقتضا می‌کند در حال انفصال هم نظر به آن جایز نباشد و جهت آن نیز همان قبح این مسأله است که راه را برای اطلاق می‌تواند باز کند اما این نسبت به سایر اعضا این چنین نیست.

سؤال:

استاد: اولاً: تارة می‌گوییم اساساً خود این روایت اطلاق ندارد. ... همانطور که در طایفه دوم اطلاق را نپذیرفتیم، اینجا هم اطلاق را نمی‌پذیریم که این ناظر به حالت انفصال هم باشد، نه. عمده اینها مربوط به فرض اتصال است. ثانیاً: اگر هم اطلاقی داشته باشد، این به خاطر خصوصیتی است که در خود آلت وجود دارد؛ چون به هر حال نظر به آن یک قبحی دارد و نزد مردم قبیح شمرده می‌شود، حتی غیرمسلمانان. در این قبح دیگر فرقی بین حالت اتصال و انفصال نیست. پس می‌توانیم بگوییم این عضو یک خصوصیتی دارد که حتی نظر به آن در حالت انفصال هم صحیح نیست؛ لذا نمی‌توانیم این را در مورد سایر اعضا بپذیریم. پس می‌توانیم بگوییم این روایت در واقع یک دلیل خاصی است که به هیچ وجه نمی‌توانیم حکم را از آن به سایر موارد تسری بدهیم و بگوییم آنجا هم لایجوز. فتحصل مما ذکرنا که این روایات هم دلالت ندارد.

طایفه پنجم: روایات ناهیه از وصل شعر

روایاتی است که نهی می‌کند از وصل شعر الغیر الی شعر المرأة؛ یعنی اینکه موی زن دیگری را وصل کنند به این زن. الان در مقام بیان استدلال کسانی هستیم که می‌خواهند از این روایات حرمت نظر به عضو مبان از اجنبیه را استفاده کنند. روایاتی که دلالت بر حرمت وصل شعر می‌کند، فوqش این است که این روایات نهی کرده از وصل الشعر، اما چطور از آن منع نظر استفاده می‌شود؟ چون بحث در مورد نظر به عضو جدا شده است. این روایت را می‌خوانیم و بعد بررسی می‌کنیم تا معلوم شود که آیا می‌توانیم به این روایات استناد کنیم یا نه. این ممکن است در خصوص مو باشد؛ ولی نسبت به سایر اعضا هم می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد. این را تذکراً عرض می‌کنم که درست است این در خصوص مو هست، اما می‌گویند شعر که خصوصیتی ندارد. چون مثلاً در مسأله وصل نظیر همین را در مورد پیوند اعضا داریم؛ فرضاً یک انگشت زن نامحرم را به انگشت یک مرد پیوند می‌زنند یا بالعکس. یا انگشت یک زن نامحرمی را به یک زنی پیوند می‌زنند، اما آیا همسر او می‌تواند نگاه کند یا نه. لذا مسأله وصل الشعر می‌تواند به یک معنا در مورد سایر اعضا هم مورد توجه قرار بگیرد. پس الان بحث در روایات ناهیه عن از وصل الشعر است که مستدل می‌خواهد با این روایات اثبات کند عدم جواز نظر به عضو مبان را که به خصوص شعر هم جزء آن است.

روایت اول: «و یاسناده عن الحسین بن سعید عن القاسم بن محمد عن علی قال: سألت عن امرأة مسلمة تمشط العرائس لیس

لَهَا مَعِيشَةٌ غَيْرُ ذَلِكَ وَقَدْ دَخَلَهَا ضَيْقٌ قَالَ (ع) لَا بَأْسَ وَ لَكِنْ لَا تَصِلِ الشَّعْرَ بِالشَّعْرِ^۱ از زن مسلمانی سؤال کرده که عروس آرایش می‌کند و معیشت و درآمدی غیر از این راه ندارد و در عین حال در ضیق است، آیا می‌تواند این کار را بکند؟ امام (ع) فرمودند اشکالی ندارد، اما شعر را به شعر وصل نکند.

روایت دوم: «عَنْ يَحْيَى بْنِ مَهْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَرَامِلِ قَالَ وَ مَا الْقَرَامِلُ قُلْتُ صُوفٌ تَجْعَلُهُ النِّسَاءُ فِي رُءُوسِهِنَّ قَالَ إِنْ كَانَ صُوفًا فَلَا بَأْسَ وَإِنْ كَانَ شَعْرًا فَلَا خَيْرَ فِيهِ مِنَ الْوَأَصِلَةِ وَ الْمُؤَصَّلَةِ^۲». عبدالله بن حسن می‌گوید من از قرامل سؤال کردم. فرمود قرامل چیست؟ گفتم یک پشمی است که زنان روی سرشان قرار می‌دهند. امام (ع) فرمود اگر پشم باشد اشکالی ندارد، اما اگر شعر باشد لا خیر فیهِ، چه آن کسی که این کار را انجام می‌دهد و وصل می‌کند و چه کسی که به موی او وصل می‌شود. البته تعبیر واصله و موصوله در روایت دیگری آمده که آنجا سؤال می‌کند از وصل و امام (ع) می‌گوید جایز است. بعد می‌گوید ما شنیده‌ایم که رسول خدا (ص) واصله و موصوله را لعن کرده است. امام (ع) می‌فرماید که منظور از واصله و موصوله، واصله مو نیست. واصله آن کسی است که در جوانی اهل زناست و در هنگام پیری واسطه می‌شود بین زنان و مردان، قوادی می‌کند. منظور از واصله‌ای که رسول خدا (ص) او را لعن کرده، این است. «الْوَأَصِلَةُ الَّتِي تَزْنِي فِي شَبَابِهَا» در جوانی اهل زناست، «فَلَمَّا كَبُرَتْ قَادَتِ النِّسَاءَ إِلَى الرَّجَالِ فَتِلْكَ الْوَأَصِلَةُ وَ الْمُؤَصَّلَةُ^۳». منظور از واصله واسطه‌گری بین زن و مرد و رساندن مردان و زنان از طریق حرام به یکدیگر است. مهم این است که بالاخره در آن دو روایتی که خواندیم، امام (ع) نهی کرده‌اند از وصل الشعر.

روایت سوم: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ (ع) لَا بَأْسَ بِكَسْبِ الْمَاشِطَةِ مَا لَمْ تُشَارِطْ وَ قَبِلْتَ مَا تُعْطَى وَ لَا تَصِلِ شَعْرَ الْمَرْأَةِ بِشَعْرِ امْرَأَةٍ غَيْرِهَا وَ أَمَّا شَعْرُ الْمَغْزِ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ تُوَصِّلَهُ بِشَعْرِ الْمَرْأَةِ^۴». امام (ع) فرموده با این شرط که قبلش طی نکند که چقدر می‌گیرد و آنچه را که به او می‌دهند بپذیرد، اشکالی ندارد این کسب؛ آرایشگری و تزئین عروس اشکالی ندارد. ولی موی زن غیر را به این زن متصل نکند.

مستدل می‌گوید اینکه در این روایات نهی شده از این کار و گفته موی زن دیگری به این زن وصل نشود، برای چیست؟ این چه وجهی برای حرمت می‌تواند داشته باشد؟ یک جهتش ممکن است تغییر فیما خلق الله باشد؛ یک جهتش همین مسأله نظر نامحرم است؛ بالاخره وقتی این مو به این وصل می‌شود، باعث می‌شود که مردان به آن نگاه کنند. لذا به واسطه اینکه یک حرام بر آن مترتب می‌شود، این جایز نیست. این هم یک تقریب برای استدلال است. پس طایفه پنجم روایاتی است که دلالت می‌کنند بر عدم جواز وصل شعر امرأة به شعر امرأة غیرها، نهی از وصل الشعر به نوعی دلالت کند بر عدم جواز النظر الی الشعر المنفصل. آن وقت درست است که به خصوص بر حرمت نظر به شعر منفصل با این بیان دلالت می‌کند ولی چه بسا بتوانیم این را در مورد سایر اعضا هم استفاده کنیم و بگوییم به طور کلی این روایات دلالت می‌کند بر عدم جواز نظر الی العضو المبان من الاجنبی و الاجنبیة.

۱. تهذیب، ج ۶، ۳۵۹، ح ۱۰۳۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۳۲، باب ۱۹ از ابواب مایکتسب به، ح ۴.

۲. تهذیب، ج ۶، ص ۳۶۱، ح ۱۰۳۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۳۲، باب ۱۷ از ابواب مایکتسب به، ح ۵.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۳۲، باب ۱۹ از ابواب مایکتسب به، ح ۳.

۴. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۹۸، ح ۳۷۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۳۳، باب ۱۹ از ابواب مایکتسب به، ح ۶.

بررسی طایفه پنجم

واقع این است که پذیرش این استدلال خیلی تکلف دارد؛ یعنی تکلف استدلال به این روایت به مراتب بیش از روایات قبل است. چند اشکال در اینجا وجود دارد که اشکالات جدی و مهمی هستند.

اولاً: از نظر سندی بعضی از این روایات محل تأمل است.

ثانیاً: این روایات که دلالت بر وصل الشعر می‌کند، به هیچ وجه از آنها حرمة النظر استفاده نمی‌شود. نهایت دلالت بر نهی از وصل می‌کند و می‌گوید جایز نیست؛ شما به چه دلیل می‌گویید یک جهتش مسأله حرمت نظر است؟ اتفاقاً روایاتی داریم که از آنها مسأله جواز استفاده می‌شود.

ثالثاً: این روایات معارض دارد؛ یعنی روایاتی داریم که دلالت بر جواز الوصل می‌کند و اساساً می‌گویند وصل شعر المرأة الی امرأة غیرها اشکالی ندارد. اتفاقاً در مورد خود همین روایت دال بر نهی، مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید دلالت بر جواز نظر می‌کند. این نقطه مقابل نظر مستدل است؛ ایشان معتقد است همین روایتی که به ظاهر نهی از وصل الشعر می‌کند، این خودش دلالت بر جواز النظر دارد. حالا اینکه چطور، بعداً عرض خواهیم کرد. پس در بررسی این روایات غیر از آن دو اشکالی که کردیم، اشکال سوم باقی مانده که اساساً این روایات معارض دارد و معارض‌های اینها دلالت بر جواز النظر دارد و حتی به تعبیر صاحب جواهر از خود همین روایات دال بر نهی از وصل، می‌توان جواز را استفاده کرد. ان شاء الله اینها را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»